



دی ماه ۹۸، یک گام به جلو

نقدی بر مقاله

ستم علیه زنان و تکلیف ما

آلترناتیوهای قلبی

سرشت جنسی انسان

انقلاب چین، مائو تسه دون و رهایی زنان

## دی ماه ۹۸، یک گام به جلو

سرمقاله

### حکایت این روزهای ایران

جامعه ایران ملتهب است. التهابی از جنس خشم و امید. حوادث آبان ماه ۹۸ یک شکاف عمیق در زندگی مردم ایجاد کرد. شکافی که مسیر رو به جلو را برای آن‌ها باز کرده و برگشت به عقب سخت خواهد بود. آبان ۹۸ حکم دوران بلوغ فکری را برای مردم داشت. حالا یک اکثریتی چشم و گوششان باز شده است. دیگر حنای فریبکاری و عوام‌فریبی حکومت برای بخش بزرگی از مردم رنگی ندارد. هنوز خبرهای کشتار آبان و دستگیری‌ها داغ بود که کشته شدن قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس جمهوری اسلامی با پهباد آمریکایی، جامعه را تکان داد. به جز کسانی که "طرفدار" حکومت محسوب می‌شوند، در بین مردم عادی، کم نبودند کسانی که از مرگ او ناراحت شدند. استدلال اکثریت آن‌ها این بود که حساب او از بقیه حکومت جدا است، او نقش مهمی در از بین بردن داعش داشت و ضامن امنیت مردم بود. دستگاه ایدئولوژیک و تبلیغاتی جمهوری اسلامی به کار افتاد و در کنار خط و نشان کشیدن برای آمریکا، تلاش کرد تا از تشییع جنازه او بهره‌برداری سیاسی کند و در شرایطی که اکثریت جامعه از اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ناراضی است، انسجام ملی را شکل بدهد و با فرهنگ ناسیونالیسم و مذهب شیعه و چرخاندن جنازه در شهرهای مختلف، بخشی از مردم را به خود نزدیک کند. در این بین، بعضی از هنرمندان و ورزشکاران و به اصطلاح سلبریتی‌های نان به نرخ روز خور که ترجیح داده بودند در حوادث آبان تقیه کنند، در رثای ژنرال گفتند و گریستند. اپورتونیست‌های داخلی و خارجی هم فکر می‌کردند سردارشان در مرگ هم قدرتش را به رخ کشیده و کشور بحران‌زده را نجات داده و باعث همدلی مردم با حکومت می‌شود. از بی‌کفایتی و بی‌درایتی عوامل حکومت در برگزاری مراسم تشییع جنازه قاسم سلیمانی که منجر به کشته شدن بیش از ۵۰ نفر و مجروح شدن بالای ۱۰۰ نفر شد که بگذریم، حمله شتاب‌زده به پایگاه آمریکایی‌ها در عراق که با هماهنگی قبلی با عراق بود و به همین دلیل حتی یک نفر هم آسیب ندید، بیش از هر چیز نشان از استیصال حاکمیت بود. از سویی دیگر، شکاف درون قدرت آنقدر عمیق است که نه تشییع جنازه قاسم سلیمانی و نه هیچ چیز دیگر نمی‌تواند آن را پر کند. حکومتی که بیش از چهار سال در قدرت است و بیش از بیست سال است که با فرماندهی قاسم سلیمانی در کشورهای منطقه گروه‌های شبه نظامی مثل "کتاب حزب‌الله"، "حشد الشعبی"، "فاطمیون" و ... را تشکیل داده و با کمک آن‌ها جنگ‌های نیابتی را در این کشورها هدایت می‌کند، آنقدر در بحران است (بحران حکومتی، نارضایتی شدید داخلی، فشار خارجی و حادث شدن تضاد با آمریکا و از دست دادن مهم‌ترین مقام و استراتژیست نظامی‌اش) که برخورد شتاب‌زده و عکس‌العملی‌اش در کنار بی‌درایتی، بی‌مسئولیتی، عدم استفاده از نیروی متخصص و نداشتن دانش به روز، در روز حمله به پایگاه عین‌الاسد، منجر به این شد که هواپیمای مسافربری پرواز تهران-کیف را هدف قرار دهد که باعث جان باختن ۱۷۶ مسافر این پرواز شد. از آنجا که این رژیم تبهکار و جنایتکار است، تا روز سوم پس از این حادثه دروغ می‌گفت و علت را نقص فنی می‌دانست، علیرغم این که به واقعیت آگاه بود. فیلم‌های گرفته شده توسط مردم و انتشار آن در شبکه‌های اجتماعی در کنار فشار دولت‌های اوکراین و کانادا که اتباع آن‌ها در این پرواز بودند، جمهوری اسلامی را وادار کرد که در روز سوم این فاجعه، اعتراف کند که پدافند موشکی سپاه پاسداران به اشتباه! هواپیما را منهدم کرده است. این اعتراف، مانند آتش انداختن در انبار باروت بود. جامعه‌ای که از این حادثه متاثر شده بود، ناگهان در روز اعتراف، منفجر شد. این بار دانشگاه اعتراض را آغاز کرد، به سرعت به خیابان کشیده شد و با همراهی مردم گسترش پیدا کرد. با شعارهای مردم که کلیت جمهوری اسلامی، شخص خامنه‌ای و سپاه و بسیج را هدف قرار دادند، مشروعیت نیم‌بندی که در ظاهر از حکومت باقی مانده بود، دود شد و به هوا رفت. با آتش زدن و به زیر کشیدن

عکس‌های قاسم سلیمانی به دست مردم معترض، معلوم شد که انسجام ملی ساختگی چقدر سست و شکننده بوده است. تشییع جنازه قاسم سلیمانی در کمتر از یک هفته به تشییع جنازه مشروعیت حاکمیت تبدیل شد.

### اعتراضات دی ماه ۹۸

تعداد زیاد دانشجویان کشته شده در هواپیمای اوکراین در کنار دروغ‌گویی حکومت و فریب مردم و جریحه‌دار شدن احساسات عمومی، دانشگاه را خشمگین کرد و به اعتراض وا داشت. درهای دانشگاه شکسته شد و مردم به دانشجویان معترض پیوند خوردند. شعارها و مضامینی که از دانشگاه شنیده شد، در چهل سال گذشته بی‌سابقه بود. شعارهایی در حمایت از منافع محرومین و کسانی که چهل روز قبل از وقایع اخیر در مناطق محروم از زمین و هوا به خاک و خون کشیده شدند و نیزارهای جنوب را سرخ کردند.

اگر چه ترکیب طبقاتی و قشرهایی که در ۲۱ و ۲۲ دی ماه در خیابان حضور داشتند متفاوت از آبان ماه بود، اما نقاط عطف مهمی داشت که اعتراضات مردمی آبان ماه را یک گام به جلو برد. از جمله:

- \* همپوشانی دانشگاه و مردم در خیابان. اعتراضات متحدتر و همگانی‌تر شد.
- \* مرزبندی هم با نیروهای ارتجاعی از جمله سلطنت‌طلب‌ها و قدرت قدیم و بالطبع آمریکا که حامی آن‌ها است و هم با نیروی در قدرت جمهوری اسلامی. شعارهایی مثل "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه، چه رهبر"، "نه شاه می‌خوایم نه پاسدار، مرگ بر این دو گفتار" بیان این خط‌کشی صریح بود. دانشجویان در هدایت و جلو گذاشتن شعارها نقش بسیار مهمی داشتند. دانشجویان پیشرو در برابر شعار "رفراندوم قانون اساسی" با فریاد "نه رفراندوم! نه اصلاح! اعتصاب، انقلاب" و "اصلاحات، رفراندوم، رمز فریب مردم" در کمتر از ۲۴ ساعت و به درستی هم صف خود را از این دیدگاه جدا کردند و هم مطالبه‌شان را جلو گذاشتند.
- \* پیوند اعتراضات دی ماه با آبان ۹۸. شعار "۱۵۰۰ نفر، کشته آبان ماست" و "کشته ندادیم که سازش کنیم، رهبر قاتل رو ستایش کنیم" همراهی با آبان را نشان داد.
- \* حمایت از مبارزات جاری در کشورهای دیگر. "از تهران تا بغداد، شعار ما انقلاب" روحیه همبستگی و انترناسیونالیسم را نشان می‌دهد.
- \* همراهی با مردم ستم‌دیده بلوچستان در سیل. دانشجویان به درستی نوک پیکان را به سوی دولت گرفتند که در حالی که در تهران مردم را سرکوب می‌کند، در آن منطقه محروم، مردم زندگیشان را از دست می‌دادند و جانشان در خطر بود (بلوچستان تو آبه، دولت دستش چماقه).
- \* حضور زنان از زاویه کمی و کیفی در اعتراضات

### زنان و خیزش‌های اخیر

خیزش دی ماه ۹۶ با اعتراض خاص و کیفیتا متفاوت زنان به حجاب اجباری موسوم به "دختران خیابان انقلاب" همراه شد. بعد از آن حساسیت جامعه در برابر این ستم خاص بیشتر و متفاوت‌تر از قبل شد. حضور زنان در خیزش آبان ۹۸ قابل توجه بود به طوری که جمهوری اسلامی هم نسبت به آن واکنش نشان داد. اما در اعتراضات دی‌ماه ۹۸، زنان نه تنها حضور چشمگیر و وسیعی داشتند، بلکه در اکثر شهرها و همچنین در دانشگاه‌ها به عنوان لیدر و جلودار مبارزات بودند. فریادشان به قدمت چهل سال حاکمیت دولت دینی مردسالار بود. در شهر آمل در شنبه ۲۱ دی ماه، ۳۰ زن دستگیر شدند. این خشم، شجاعت و حضور زنان، پایه مادی دارد. سال‌ها سرکوب، درجه دوم انگاشتن، مرعوب کردن، کنترل جسم و فکر آن‌ها از سوی یک حکومت دینی و ضد زن که در عرف و قانونش زنان همیشه تابع و فرودست مردان بوده‌اند، دلیل این انفجار است. اگر چه هنوز با یک مبارزه عمیق، آگاهانه و همگانی قشرهای مختلفی از زنان و مردان در کنار یکدیگر و در ابعاد میلیونی



## نقدی بر مقاله

### "ستم علیه

### زنان و تکلیف ما"

### نوشته لیلا - بخش دوم

ترانه صالحی  
آزاد صمیمی

در شماره قبل نشریه عصیان، بخش اول نقدمان به مطلبی با عنوان "ستم علیه زنان و تکلیف ما" که در کانال تلگرامی "دانشگاه ما" به امضای لیلا انتشار یافته را طرح کردیم. در این شماره نقدمان را در حیطه "اقتصاد سیاسی ستم بر زن" و تبیین نویسنده از آن ادامه می‌دهیم...

نویسنده، نوشته‌اش را با چند پرسش از سوی مخالفان مبارزه با حجاب اجباری آغاز می‌کند که نشانه‌گرایی‌های مختلف فکری در این خصوص است. از جمله این که رابطه حجاب اجباری با مبارزات معیشتی کارگران چیست؟ آیا حجاب اجباری مساله طبقه متوسطی نیست؟ و یا این که این مبارزه انحراف از خواست اساسی معیشتی مردم به نفع طیف‌های راست خارج از کشور نیست؟ و چند پرسش دیگر.

او معتقد است که "این قبیل پرسش‌ها نشان دهنده نوعی بلاتکلیفی، بدفهمی و گسیختگی تئوریک در خصوص مساله حجاب اجباری (به طور خاص) و ستم علیه زنان (به طور عام) در فضای فکری- فعالیتی کنونی است که اغلب با عدم انسجام و سردرگمی در ساحت پراتیک همراه می‌شود".

بر این اساس و در جهت کاهش برخی بلاتکلیفی‌های اساسی، او تلاش می‌کند اقتصادسیاسی ستم بر زنان را بررسی کند.

#### اقتصاد سیاسی ستم‌دگی زن

شاید نویسنده مقاله "ستم علیه زنان و تکلیف ما" سعی می‌کند مخاطب خاصی که دانشجویان چپ یا به طور کلی فعالین چپ که "کارگری" هستند را قانع کند که مبارزه با حجاب اجباری مهم است. این واقعیتی است که تفکر سطحی و رایج این است که اگر کسی طرفدار حقوق کارگر باشد یا از اعتصاب کارگری حمایت کند، سوسیالیست یا کمونیست است. اما هرگز چنین نیست. زیرا کمونیسم یک علم و راهنمای یک جنبش سیاسی انقلابی در عصر سرمایه‌داری، یعنی جنبش کمونیستی است و این جنبش دارای هدف مشخصی است که عبارت است از سرنگونی دولت سرمایه‌داری و استقرار دولت و

علیه دولت مرتجع دینی، فاصله داریم، اما این طوفانی که آغاز شده است، نویدبخش است. اما از اشکالات و کمبودها هم نباید غافل شد. مساله زنان به دلایل مادی که در بالا عنوان شد، به عنوان یک گسل مهم در جامعه ایران مطرح است. گسل به معنای تضاد و شکاف حاکمیت با این قشر از جامعه است که اگر تحریک و فعال شود می‌تواند جامعه را به لرزه در آورد. مهم‌ترین و اساسی‌ترین تضاد زنان با حکومت تئوکراتیک در ایران، در حجاب اجباری تعیین پیدا می‌کند. علی‌رغم حرکت دختران خیابان انقلاب، در هیچ کدام از خیزش‌ها از دی ۹۶ به این سو، این شکاف عمیق مطرح نشد. در حالی که خواست جدایی دین از دولت و لغو حجاب اجباری می‌تواند پتانسیل میلیون‌ها زن و اقشار مختلف مردم را آزاد کند و یک پولاریزاسیون کیفی متفاوتی در سطح جامعه و میان مردم با حکومت به وجود آورد. زنان در خیابان، اتوبوس و مترو شعار می‌دهند و سرود می‌خوانند و با پلیس درگیر می‌شوند و کتک می‌خورند، ولی در همان زمان مردان به آن‌ها تذکر می‌دهند که روسریشان افتاده است. در شرایطی که وضعیت جامعه حاد است، مردم با حکومت صف‌بندی می‌کنند و در خیابان کلیت جمهوری اسلامی را هدف قرار می‌دهند، یک ایدئولوگ مرتجع مذهبی (محمدصادق کوشکی) در تلویزیون، یک زن (رخشان بنی‌اعتماد، کارگردان سینما) را به دلیل فراخوان دادن برای گرمی‌داشت کشته‌های هواپیما، تهدید می‌کند که اگر سپاه نبود او و دخترش مورد تجاوز امثال ریگی قرار می‌گرفتند و لایب این را دوست دارند. در همین زمان یکی از دختران دستگیر شده در اعتراضات دی ماه، در بازداشتگاه توسط یکی از مامورین، وادار به سکس دهانی می‌شود. وقتی این موارد اتفاق می‌افتد و برخوردی نسبت به این رفتار و فرهنگ مرد سالارانه از سوی مردان معترض به حکومت و البته زنان هم، صورت نمی‌گیرد یعنی یک اشکال بزرگ وجود دارد که نباید از آن غافل شد. حکومت به خوبی و بیشتر از مردم به نقش و پتانسیل زنان واقف است و می‌داند که اگر این پتانسیل به شکل واقعی رها شود چه آتشفشانی خواهد شد. ولی مردم هنوز آگاهی کافی از ستم بر این نیمه جامعه پیدا نکرده‌اند و تا زمانی که به این درک نرسیده‌اند و موضوع ستم بر زنان و به طور خاص لغو حجاب اجباری به بخشی از مبارزه مردم تبدیل نشود، آن مبارزه و خیزش، ناقص و ابتر خواهد بود. باشد که گام رو به جلوی بعدی در خیزشی که آغاز شده است، طغیان علیه این تضاد باشد.

#### و در آخر...

در طی یک هفته آخر دی ماه، وقایعی رخ داد که فشرده سال‌ها بود. طبقه متوسطی که در اعتراضات آبان ۹۸ در خیابان حضور نداشت و نسبت به آن سکوت کرده بود، تغییر جهت داد و با هدف قراردادن کلیت حاکمیت به خیابان آمد. به جز جرقه کشته شدن مسافران هواپیمای اوکراین، دغدغه‌های ذهنی بخشی از طبقه متوسط با تشدید تضادها نسبت به حکومت عوض و باعث دور شدن آن از حاکمیت شده است. با شعارهایی که دانشجویان جلو گذاشتند طبقه متوسط را به مبارزات آبان و طبقه‌ای که در این اعتراضات حضور داشتند پیوند زدند. استغفاها و کناره‌گرفتن‌های فردی و جمعی در حوزه‌های مختلف، بالاخص هنر و بالاخص از سوی سلبریتی‌هایی که سال‌ها در این سیستم بر خورده‌اند و مبلغ ایدئولوژی آن بوده‌اند، نشان از یک وضعیت بحرانی دارد. حکومت در حال چهارشقه شدن است. سخنرانی خامنه‌ای در نماز جمعه شاید آخرین ۲۷ دی ماه هم، همین شکاف و ضعف قدرت را نمایان کرد. حتی پایه‌های مردمی خودشان را هم نتوانست متقاعد و متحد کند. او چیزی در چنته نداشت و تنها می‌خواست به روزهای قبل از سقوط هواپیمای اوکراینی و فضای مرگ سردارش برگردد. ولی آب رفته را نمی‌شود به جوی بازگرداند. او گفت با بی‌حرمتی کردن به سلیمانی دلش سوخته است اما نمی‌داند که خودش هم به انتهای خط رسیده و در حال سوختن است.

از سوی دیگر دنیا، ترامپ توییت فارسی می‌کند و از حق مردم ایران دفاع می‌کند و می‌گوید مردم ایران او را دوست دارند چون از روی پرچم آمریکا رد نشده‌اند. اما ما می‌دانیم که آمریکا با سیاهان چه می‌کند، چگونه در خیابان توسط پلیس کشته می‌شوند. دولت آن کشور حتی به کودکان مهاجر رحم نکرد و آن‌ها را از مادرانشان جدا کرد و در اردوگاه‌های بین مرزی نگه داشت. یادمان نمی‌رود که چگونه علیه لغو قانون سقط جنین تلاش می‌کند. ما می‌دانیم که چه بر سر مردم عراق و افغانستان آورده است. حالا با طالبان بر سر میز مذاکره می‌نشیند. ما به این موضوع آگاهییم که ترامپ یک فاشیست است که ضد مهاجران، مسلمانان، سیاهان و زنان است. جهان، حداقل در چهل سال گذشته صحنه تقابل بنیادگرایی و امپریالیسم در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بوده است. هر دو جهنمی را برای زنان و مردم این مناطق درست کرده‌اند. آمریکا به عنوان یک کشور امپریالیستی و جمهوری اسلامی به عنوان یک کشور مرتجع مذهبی، با وجود اختلافی که با هم دارند اما همدیگر را تقویت می‌کنند. جانب‌داری از هر کدام از آن‌ها، آن دیگری و در نهایت هر دو را تقویت خواهد کرد. این جهان، جهانی پوسیده است و برای همه مردم غیر قابل تحمل شده است. حالا در بخش‌هایی از این جهان، مردم ستم‌دیده به خود جرات داده‌اند تا دست به کارهای بزرگ بزنند. ما هم در کنار آن‌ها می‌ایستیم و بیداد و ستم را فریاد می‌زنیم. ما نیازمند جهانی متفاوت هستیم. جرات صعود به قله‌ها را به خود بدهیم. §

جامعه سوسیالیستی. هدف مارکس از نقد سرمایه‌داری، تغییر رادیکال و انقلابی آن بود. از همین رو برنامه این جنبش سندی مانند "مانیفست کمونیست" بود و نه بیانیه "برابری و برادری" که کارگران جنبش‌های کارگری زمان مارکس و انگلس بدان باور داشتند. بینش اکونومیستی و جسمیت بخشیدن به کارگر در میان چپ امروز نفوذ زیادی دارد و هر روشنفکری که می‌خواهد بورژوا نباشد و مطالبات طبقه تحت استثمار را مطالبه خود کند، به طور خودبه‌خودی به این بینش در می‌غلتد. بینش اکونومیستی، هر مبارزه‌ای جز مبارزه برای حقوق معیشتی و تشکل کارگران را خرده‌بورژوازی یا بورژوا لیبرالی می‌داند و همین تلقی غلط و عقب‌مانده را در مورد مبارزه با حجاب اجباری دارد. از نظر اکونومیست‌ها، در میان کارگران هم، آن بخش از کارگران که در صنایع شاغل هستند از همه "پرولتر تر" هستند و این طور فرض می‌شود که از درون مبارزات آن‌ها برای دستمزد عادلانه‌تر و حق تشکل‌یابی، جامعه نوین آینده متولد خواهد شد. این تلقی، روشنفکر دموکرات را خیلی از اصل خویش دور نمی‌کند و با آن "راحت" است. یکی از مهم‌ترین نوشته‌های لنین یعنی "چه باید کرد؟" برای اثبات همین واقعیت است که، اکونومیسم یعنی خط بورژوازی درون جنبش کارگری. برای مقبول جلوه دادن خط اکونومیستی از تئوری ابزارگرایانه استفاده می‌شود. مثلاً یکی از آن‌ها این است که کارگر مولد کیست و کارگر غیرمولد کدام است و ارزش‌گذاری غیر واقعی در این زمینه و استفاده از آن برای "غیرمهم" جلوه دادن مبارزات زنان برای برابری.

مقاله "ستم علیه زنان و تکلیف ما" می‌خواهد در چارچوب نظری که این گرایش ترسیم می‌کند و شروطنی که این گرایش تعیین می‌کند، اهمیت مبارزه با حجاب اجباری را صورت‌بندی کند. در حالی که ضروری است ضدعلمی و ضدمارکسیستی بودن نظرات این تفکر را به چالش بکشد. در واقع مطلب فوق اگر بخواهد با واقعیت آن طور که هست روبه‌رو شده و آن را ببیند مجبور می‌شود این مفهوم‌سازی‌های اکونومیستی بورژوازی را به چالش بکشد. اما خودش هم می‌رود داخل همان میدان تا ثابت کند که حجاب اجباری، زنان طبقه کارگر را بیکار کرد و اشتغال زنان کارگر کم شد و در نتیجه، مبارزه با حجاب اجباری خدمت به زنان کارگر است. این یک خطای معرفت‌شناسی (اپیستمیک) است که پا را می‌برد تا در کفشی که دیگران دوخته‌اند جا بگیرد.

اکونومیسم را نباید با اکونومیسم جواب داد. اکونومیست‌ها تا آنجا که (و وقتی که) می‌خواهند در مورد ستم بر زنان صحبت کنند و آن را تا حدی به رسمیت بشناسند، فوراً آن را مترادف می‌کنند با "استثمار مضاعف زن کارگر". البته که مافوق استثمار زنان در دنیای امروز برای انباشت سودآور سرمایه بسیار مهم است. اما جنبه عمده پدرسالاری و ستم بر زنان مافوق استثمار نیست.

به نظر می‌آید در عین حال، نویسنده می‌خواهد با خط‌های بورژوازی که در واکنش به حجاب اجباری و در ضدیت با آن سربلند می‌کنند خط مرز خود را بکشد و برای تکلیف ما در مبارزه با حجاب اجباری پایه‌ای متفاوت از پایه‌ای که این خط‌های بورژوازی می‌گذارند، ارائه دهد. این دغدغه‌ای مهم و درست است. اما اگر پایه‌ای غیرواقعی که بازتاب واقعیت نیست گذاشته شود به سرعت فرو می‌پاشد و موجب تقویت خط‌های بورژوازی می‌شود. برای خط مرز کشیدن با خط بورژوازی در این زمینه باید ماهیت محدود این خط را افشا کرد. خط بورژوازی در مخالفت با حجاب اجباری این است که آن را محدود می‌کند به "پوشش اختیاری" و جدا کردن حجاب اجباری از کلیت روابط اجتماعی پدرسالاری که این روابط پدرسالاری یکی از ساختارهای کلیدی نظام مالکیت خصوصی است و تقدس آن از تقدس مالکیت خصوصی بلند می‌شود.

محدود کردن مبارزه با حجاب اجباری خوشایند جریان‌های ملی مذهبی نیز

هست. این‌ها که خودشان پشتوانه‌ای برای رژیم تئوکراتیک و حجاب اجباری شدند به تازگی می‌خواهند علیه حجاب اجباری موضع‌گیری کنند. اما کاملاً مواظب‌اند که آنرا به تئوکراسی ربط ندهند و در همان حد "آزادی پوشش" استدلال کنند و به گفتمانی در همان حد ورود کنند. اصلاح‌طلبان حکومتی هم که از مبلغین‌ها حجاب اجباری بودند و زنان زندانی سیاسی دهه شصت را مجبور به حجاب و تحقیر از این طریق می‌کردند و بعد از شکنجه‌های جسمانی، با مجبور کردنشان به خواندن یا گوش دادن به آیه‌های اخلاقی شدیداً ضد زن در قرآن و حدیث، آن‌ها را به لحاظ روحی نیز شکنجه می‌کردند، تازگی‌ها به یاد "آزادی پوشش" افتاده‌اند. زنان به اصطلاح سکولار که در تمام دهه هفتاد و هشتاد شیفته اصلاح‌طلبان حکومت بودند، کمپین یک میلیون امضاء راه انداختند که چارچوب‌های تئوکراسی این رژیم را تایید کرده و سعی می‌کردند به زنان بقبولانند که اسلام قائل به آزادی و برابری زن و مرد است. به طور مثال، از جمله فعالیت‌های کمپین یک میلیون امضاء این بود که با تکیه به تفاسیر برخی آیت‌الله‌ها از قرآن و شریعت، به زنان بگویند قرآن و شریعت پذیرای حقوق برابر آنان است. سیاستی سراسر دروغ و دغل و حيله‌گرانه با این استدلال که "موقعیت‌شناس" باید بود و "مبارزه" برای رهایی زنان را در چارچوب‌های مقبول برای شریعت پیش برد و از "پتانسیل‌های" شرعی برای "آزادی و برابری" استفاده کرد. (رجوع کنید به نقد مریم جزایری از کمپین یک میلیون امضاء: سرنگونی نظام پدرسالاری جمهوری اسلامی، گام فوری در راه رهایی زنان)

می‌بینیم که موضوع ستم بر زنان چنان عمیق و تکان دهنده است که بورژوازی را از هر طیفی مجبور به واکنش کرده است و در این زمینه خط‌های طبقاتی توسط سخنگویان ادبی و سیاسی هر قشر از بورژوازی، فعالانه تبیین شده و به میدان آورده شده است. بررسی این صحنه برای تحلیل طبقاتی بسیار آموزنده است.

"جنبش دوم خرداد" که سیاستی از جانب جناحی از رژیم برای تعمیر و ترمیم رژیمشان بود، قصد داشت پلی بزند میان حکومت از یک طرف و جوانان و روشنفکران و دانشگاهیان ناراضی از سوی دیگر. "دوم خرداد" برای زدن این پل نیاز به آن دسته از روشنفکرانی داشت که در نتیجه سرکوب‌های دهه شصت با این رژیم "قهر" بودند یا مخالفش بودند و این جماعت را از طریق چیزی که به "جنبش زنان" معروف شد، گرد هم آورد. عده‌ای از اینان، استادان دانشگاه‌های غرب بودند که برای زنان اصلاح‌طلب حکومت با اختراع "فمینیسم اسلامی" وجه‌های دست و پا کردند. برای ایجاد اتحاد "وسیع" وارد گفتگو با زنان اصولگرای مجلس شدند تا اتحاد زنانه را به ورای "اصلاح‌طلب" و "اصول‌گرا" ببرند که بحران سال ۸۸ کاسه کوزه‌شان را به هم ریخت. (باز هم رجوع کنید به نقد مریم جزایری از کمپین یک میلیون امضاء: سرنگونی نظام پدرسالاری جمهوری اسلامی، گام فوری در راه رهایی زنان)

### رابطه پدرسالاری با سرمایه‌داری و سرمایه‌داری امپریالیستی با کشورهای جهان سوم

روابط پدرسالاری (هم به معنای خانواده و نیز امتیازات مردانه) قبل از سرمایه‌داری در نظام‌های طبقاتی برده‌داری و فئودالی نیز موجود بود. سرمایه‌داری در این روابط تغییراتی به وجود آورد و در ساز و کار اقتصادی و اجتماعی و سیاسی-ایدئولوژیک خود ادغام کرد. یعنی، به ساختاری در بطن سرمایه‌داری تبدیل شد که نقش مهمی در انباشت سودآور سرمایه بازی می‌کند.

ستم بر زن نه فقط در ایران بلکه در کل دنیا به شکلی در مرکز صحنه تغییر رادیکال اجتماعی قرار گرفته که تا کنون سابقه نداشته است. این بی‌سابقه بودن مساله، ریشه در تشدید تضاد اساسی سرمایه‌داری دارد. تضاد اساسی طبق تحلیل مارکس و انگلس تضاد میان هرچه اجتماعی تر شدن

# آلترناتیوهای قلبی

## قسمت اول: مسیح و رهایی زنان!

زنان چه مشکلی با جمهوری اسلامی دارند؟ چرا پوشش زنان برای جمهوری اسلامی به یک معضل تبدیل شده است؟ ستمی که بر زنان در تمامی ساحت‌های روابط اجتماعی موجود اعمال می‌شود از کجا نشأت می‌گیرد؟ برای گشایش بحث ابتدا اجازه دهید دو سطح موضوع را از هم تفکیک کنیم. اول: مسئله زنان مسئله‌ای مربوط به جمهوری اسلامی نیست و در همه جهان طبقاتی موجود ریشه کرده و به اشکال مختلف خود را بروز می‌دهد.

دوم: جمهوری اسلامی به جهت ماهیت دینی‌اش ضدیت آنتاگونیستی با رهایی زنان دارد. حجاب اجباری شکل ویژه عملکرد روابط طبقاتی جهانی در قالب ماهیت ایدئولوژیک مذهبی جمهوری اسلامی است. چادر نشان‌گذاری نیمی از جامعه است. نشان‌گذاری بر مبنای جایگاه و وظایف و نقش‌هایی که جامعه برای این نیمه سیاه پوشیده تعیین کرده است. نیمه‌ای طاعون‌زده که با گناه زاده شده و در گناه نفس می‌کشد. مستعد انحراف است و باید برایش پوشش و حجب و حیا تجویز کرد تا جامعه و خانواده و مذهب از گزند تحركات این عنصر نامطلوب در امان بمانند. مسئله ستم بر زن در ایران در همین پوشش و حجاب متمرکز شده است.

تاریخ جوامع انسانی بر مبنای تولید، سازمان‌یافته و پیشرفته است. تولید معیشت و تولید مثل. شکل ویژه تولید مثل که اولین تقسیم کار طبیعی بین انسان‌ها است بعد از هزاران سال هنوز تغییر نکرده و بدن زن بار این مسئولیت را بر دوش می‌کشد. این شکل اولیه با تکامل شیوه‌های تولید معیشت و به وجود آمدن جوامع طبقاتی به عنصری کلیدی برای پایین کشیدن جایگاه زن در اجتماع و اعمال کنترل و تسلط بر رفتار جنسی و اجتماعی او تبدیل شده است. خانواده اولین شکل به انقیاد کشیده شدن زنان است. نهادی که در آن مرد، رئیس، مسلط، کنترل‌کننده است و زن پرولتر مرد. تقسیم کار میان زن و مرد نقش مهمی در انباشت و تقسیم ثروت در همه جوامع به خصوص در سرمایه‌داری ایفا کرد. سرمایه‌داری زن را بدل به پرولتاریای مرد کرد. نیروی کار مرد را آزاد کرد اما نیروی کار زن را به شکل درگیر شدن زن در کار خانگی به درجات زیادی وابسته به مرد کرد. هنوز این وابستگی ادامه دارد و نقش مهمی در انباشت سرمایه ایفا می‌کند. اکنون زن به تملک در آمده است. جالب اینجاست که با پیشرفته‌تر شدن روابط اقتصادی و رشد نیروهای مولده، بندهای انقیاد زن تنگ‌تر می‌شود. زنان به نسبت صدهای پیش آگاه‌تر شده و در پروسه تولید معیشت، علم و مبارزه سیاسی فعال‌تر، اما هنوز موضوع اصلی تغییر نکرده است. راه حل رهایی تاریخی-جهانی زنان در، درهم شکستن روابط تولیدی سرمایه‌داری و شکل‌گیری روابط تولیدی جدیدی است تا بتواند نیروهای مولد جامعه را در جهت پاسخگویی به نیازهای همه افراد بشر سازمان دهد.

صحنه اما سرشار از خوش‌رقصی آلترناتیوهای قلبی است که خاک به چشم این واقعیت بنیادین می‌پاشند. نیروهایی که نه مخالفت بنیادینی با جامعه طبقاتی و بهره‌کشی انسان از انسان دارند و نه تضادی با خانواده و مسئله انقیاد زنان در جامعه طبقاتی و نه مشکلی با دستگاه دولت! نیروهایی که می‌خواهند هرطور شده نظم روابط طبقاتی سرمایه‌دارانه موجود به نفع حاکمانش حفظ شود و تنها در این گوشه یا آن گوشه خاص با رنگ‌آمیزی در و دیوار پوشیده این روابط، آن را قابل سکونت‌تر کرد. مسیح علی‌نژاد از همین جنس آلترناتیوهای دروغین است.

بگذارید کمی تخیل کنیم. چرا نمی‌شود آینده‌ای را تصور کرد که آمریکا جمهوری اسلامی را براندازد و بعد آزادی‌های اجتماعی نظیر آزادی حجاب و پوشش را اعلام کند و به پشتوانه دلارها و سرمایه‌های خارجی که سرازیر می‌شوند و نفتی که فروش می‌رود سفره مردم رونق گیرد و این بندهای تحجر آخوندی از دست و پا و سر زنان بریفتند؟ سازندگان اصلی این رویا می‌خواهند به ما بقبولانند که مردم، خود نمی‌توانند جمهوری اسلامی را به عقب برانند. آنان به طبل افسردگی و اندوه می‌دمند و همه را با آرامش فرا می‌خوانند. مردم را از حمام خون‌هایی که ممکن است به راه بیفتد می‌ترسانند و به مرگ هر روزه و ستم و استثمار بیشتر محکوم می‌کنند. اگر می‌خواهید بدانید این رویا چگونه تعبیر می‌شود بهتر است نگاهی به افغانستان و عراق به عنوان کشورهایی که بمب و دلار آمریکایی برایشان دموکراسی سوغات آورده، یا ترکیه بیاندازد که بدون بمب و در صلح و صفای کامل، آنچه پیروز شد نه رهایی زنان، که مذهب و انقیاد بیشتر زنان در دایره محدود خانواده و سکس و کار بی‌ارزش بود.

در ترکیه نه جنگی بین دولت مرکزی و آمریکا پیش آمد و نه تحریم و مشکلات نظیر آن. ترکیه بهشت سرمایه‌گذاری خارجی بوده، اما در بیست سال گذشته، این مذهب بود که سر از روابط تولید سرمایه‌دارانه امپریالیستی در ترکیه بلند کرد. مردم نه با زور اسلحه که با شادمانی بر صندوق‌های رای شتافتند تا رژیم مذهبی فاشیست اردوغان را روی کار نگهدارند و توم امپراطوری اسلامی ترک را متحقق کنند. چرا که دولت اردوغان تضمین‌کننده سرازیر شدن دلارهای آمریکایی و عربستانی بود.

تولید از یک طرف و هرچه خصوصی‌تر شدن تصاحب و کنترل این تلاش عظیم اجتماعی از طرف دیگر است. با ادغام تمام جهان در یک فرآیند واحد انباشت سرمایه (که لنین آن را در اثر "امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری" نشان داد) این تضاد تبدیل به تضاد اساسی **عصر حاضر در تمام دنیا** شده است.

در مورد امپریالیسم، لنین در اثر فوق و ریموند لوتا در کتاب "آمریکا در سراسیم" که نظریه لنین را در مورد امپریالیسم تشریح و تکامل می‌دهد نشان می‌دهند که انباشت سودآور سرمایه وابسته به رابطه تولیدی‌ای است که با "صنوع سرمایه" از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به کشورهای موسوم به "جهان سوم" یا تحت سلطه شکل گرفت و هسته مرکزی "امپریالیسم" همین رابطه است. رابطه‌ای که مافوق سودهای سرمایه را امکان‌پذیر می‌کند و هسته مرکزی این رابطه "غارت" نیست. بلکه هسته مرکزی آن، استثمار نیروی کار فوق‌ارزان و مواد خام فوق‌ارزان است. این، هم مربوط به چپاول ناشی از سلطه‌گری است و هم نیروی کار فوق‌ارزان که بدون آن تحصیل مواد خام ارزان ممکن نیست. در واقع با رشد سرمایه‌داری دوران "رقابت آزاد" به عصر سرمایه‌داری انحصاری جهانی، یک قانون‌مندی جدید در انباشت سرمایه **ظاهر** می‌شود که همین است: یعنی رشد نوعی از سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه که حرکت سرمایه در آن تابعی از نیازهای بلوک‌های سرمایه‌داری کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی است؛ و یک نظام سیاسی جهانی این رابطه را "دیکته" می‌کند. این میان قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های کشورهای تحت سلطه مبتنی بر شکل‌گیری یک ائتلاف طبقاتی میان طبقه سرمایه‌داری امپریالیستی و طبقه سرمایه‌داری در این کشورها است. دولت‌های کشورهای تحت سلطه که دولت طبقه بورژوازی در این کشورها هستند را نمی‌توان "نوکر بی‌اختیار امپریالیسم" به حساب آورد ولی "مستقل" هم نیستند و شکل جدیدی از وابستگی غیرمستقیم به امپریالیست‌ها را دارند. یعنی روابطشان با کشورهای امپریالیستی مانند روابط میان خود کشورهای امپریالیستی که سلسله مراتب قدرت دارد اما دارای قواعد بازی برابر است، نیست.

در هر حالت، استراتژی‌هایی در کشورهای تحت سلطه، کماکان انقلاب سوسیالیستی است هر چند که هم خصلت پدرسالاری و هم خصلت "وابستگی" ضرورت‌هایی را به وجود می‌آورد که باید در برنامه انقلاب سوسیالیستی و در جنبشی که برای چنین انقلابی است به آن‌ها جواب داد.

# سرشت جنسی انسان

گلی خندان

## بخش دوم:

### واقعیت را چطور

### باید خواند؟

ماه‌های پرباری را پشت سر گذاشته‌ایم و نبردهای بزرگی در پیش رو داریم. فریاد خشمی که در آبان ماه امسال چهارستون رژیم سرمایه‌داری اسلامی را لرزاند، هنوز طنین‌انداز است و حجم سرکوبی که رژیم در برابر گرسنگان، تهی‌دستان، محذوفان و به حاشیه رانده‌گان در پیش گرفت وسیع و خون‌بار. در این بحبوحه نوشتن بخش دوم نقد کتابی در باب سرشت جنسی انسان، شاید بی‌موقع به نظر برسد. مهم‌ترین دلیل برای نشر بخش دوم، پیگیری کردن چیزی است که بدون دستیابی همه جانبه به آن راه به جایی نخواهیم برد. خرافه و شبه‌علم در قالب روبنای سیاسی و اخلاقی جامعه پدرسالار و سرمایه‌سالار چنان به تار و پود اندیشه همگان تنیده شده که با سنگینی این بند هرگز توان پروازی رهایی بخش نمی‌یابیم. پس زخم‌ها را می‌بندیم. خشم‌ها را آگاهانه علیه نظام سازمان می‌دهیم و دست به کار پیگیری حقیقت می‌شویم. حقیقتی که در خود روزنه‌های امید واقعی تغییر بنیادین را می‌پروراند و پراکنده می‌کند.

در بخش نخست این مطلب (منتشر شده در شماره ۶۶) سعی شد به نکات خود نویسنده و ایده و رویکرد او وفادار بمانیم. در این بخش و با سوال مشخصی که در تیتیر مقاله به میان گذاشته شده است به سراغ متن و متد مطالعه نویسنده خواهیم رفت. کتاب در فصل نخست خود نقبی به داستان گناه آغازین انسان می‌زند. گناهی که باعث شد از بهشت برین هبوط کرده و به نفرین زندگی زمینی دچار شویم. گذار از زندگی شکارگری-گردآوری با یک قانون "هرچیزی را پیدا کردید بردارید" به زندگی طاقت‌فرسای کشاورزی. این دوره گذار که در ادبیات و متون دینی به گناه آدم و حوا و البته افسون‌کاری

رشد اقتصادی برای چند سال بالا رفت. بورژوازی و بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی فربه‌تر شدند. پرولتاریا گسترده‌تر و تهیدستان و حاشیه‌نشینان فقیرتر شدند، اما در این میان بزرگترین قربانی، زنان بودند. حداقل آزادی‌های موجود در قوانین ترکیه که بازمانده دوره تشکیل دولت سکولار بود، یکی بعد از دیگری به نفع قوانین شریعت و مذهب عقب رانده شد. نیروهای صاحب ثروت، روبنای سیاسی و اجتماعی، حقوقی و اخلاقی جامعه را به نفع ایدئولوژی خود تغییر دادند. در حالی که دلارهای کر و لال آمریکایی چشمشان تنها به بهره‌کشی بیشتر از انسان‌ها دوخته شده بود.

اما چرا آمریکا نمی‌تواند این رهایی را به رغم تبلیغات امثال مسیح به ارمغان آورد؟ بگذارید واقعیت را از زبان فعالین حقوق زنان در عراق و افغانستان بشنویم. واقعیتی که چرت خیال‌پردازان را پاره خواهد کرد. گزارشی از سازمان آزادی زنان در رسانه CNN به نقل از "نیار محمد" فعال زنان شناخته شده عراق منتشر شده که در مورد عملکرد آمریکایی‌ها بعد از یازده سپتامبر چنین می‌نویسد: "آمریکایی‌ها بعد از ورود، به اسلامیت و رهبران قبایل گوش دادند اما به زنان هرگز... تاریخا زنان عراقی به نسبت دیگر کشورهای منطقه از حقوق بیشتری برخوردار بوده‌اند (به نقل از گزارشات سازمان دیدبان حقوق بشر) حتی وقتی صدام برای به دست آوردن دل رهبران مذهبی و قبایل، حقوق زنان را ملغی کرد، زنان در عراق این اندازه خشونت ندیده بودند (به نقل از سازمان عفو بین‌الملل). همچنین زهرا علی در دسامبر ۲۰۱۷ چنین می‌نویسد: "اشغال عراق توسط آمریکا در سال ۲۰۰۳ به قدرت گرفتن نیروهای مذهبی و اعمال فشار نسبت به زنان منتهی شده است. در ماه‌های اخیر اقداماتی در جهت تغییر قوانین مربوط به حقوق شهروندی در شرف انجام است،" نیار محمد در گزارشی می‌افزاید، شبه نظامیان که بعد از ورود آمریکا، وارد عراق شده‌اند یا در دل عراق شکل گرفته‌اند، هرکدام نماد ایدئولوژی‌های خود بودند. آمریکا در بین این نیروهای نظامی متحدینی برای خود داشته است. هر کدام از این نیروها، ایدئولوژی خود را در زمینه زنان تبلیغ کرده‌اند. ناهید جعفرپور نیز در مقاله‌ای که در آن به اوضاع زنان در عراق پرداخته است، چنین می‌نویسد: "در سال ۲۰۰۳ دولت منطقه‌ای کردستان با تغییر قانون، اسلام را به عنوان دین رسمی اعلام می‌کند. با این که وضع در بخش کردستان از دیگر جاها بهتر است، اما اینجا نیز اسلام به حقوق و قوانین رسوخ پیدا می‌کند. ایمان رومی پرفسور روان‌شناس دانشگاه فلوجه در ماه دسامبر ۲۰۰۶ در یک مصاحبه مطبوعاتی می‌گوید: "آن زمانی که شورای دولت از سوی آمریکا در عراق روی کار آمد، با وضع قطعنامه ۱۳۷ در ماه دسامبر ۲۰۰۳ قوانین خانواده را که در دوران صدام هم تغییر کرده بود، ملغی کرد و قوانین شریعت را جایگزین آن ساخت. بند دو قانون اساسی عراق چنین می‌گوید: "اسلام به عنوان دین دولتی و مبنای قانون گذاری قرار می‌گیرد." با این توصیفات که تنها گزارشاتی کوتاه از سال‌ها جنگ و خشونت و درگیری و آوارگی و فقر مردم عراق است، می‌بینیم که بمب و دلار آمریکایی که با پیغام و وعده دموکراسی وارد خاک کشوری شده است، در عمل مجبور می‌شود با نیروهای قدرتمند اقتصادی، سیاسی و نظامی درون آن کشور متحد شود. این نیروها ایدئولوژی‌های معین خود را دارند. آمریکا نمی‌خواهد و نمی‌تواند با این نیروها سر ایدئولوژی‌های عقب‌مانده‌شان چانه بزند.

مسئله بر سر قدرت سیاسی است و زنان هرگز در اولویت نیستند. در افغانستان نیز وضع به همین منوال است. با این تفاوت که در افغانستان، آمریکا با دولت افراطی اسلامگرای طالبان مقابله کرد. آنچه در افغانستان وعده داده شده بود پر زرق و برق‌تر از عراق جلوه می‌کرد. قرار بود خیلی شیک و تمیز دموکراسی رهایی‌بخشی با همدلی نیروهای داخلی افغان و اروپا و آمریکا بر مسند قدرت بنشینند و مدرسه و دانشگاه و دادگاه و نظم و قانون و خلاصه آبادانی به ارمغان بیاورد. اما آمریکا یا هر کشور دیگری که قرار باشد روی مسئله قدرت سیاسی جدال کند مجبور است از نیروهای موجود کمک بگیرد. در افغانستان بعد از تقریباً چهل سال، جنگ و خشونت و درگیری و ویرانی پایان نیافته است. به تضادهای داخلی، مسئله رقابت امپریالیستی را هم اضافه کنید تا دریابید آن رویای شیرین آمریکایی چه تعبیری می‌تواند داشته باشد. آمریکا خود درگیر جنگ اقتصادی و سیاسی نفس‌گیری با چین و دیگر امپریالیست‌ها است و بحران‌های متعددی را هم‌زمان مدیریت می‌کند. ناتوان‌تر از پیش شده و حضور نظامی‌اش در عراق و افغانستان صرفه ندارد، از این رو در مقام نصیحت‌گوی همه چیزدان به مردم این دو کشور اعلام می‌کند. "این همه ما برای شما فداکاری کردیم و قربانی داده‌ایم. بس است دیگر. اگر لیاقتش را دارید خودتان برای رهایی خودتان اقدام کنید." شول بنارد همسر زلمی خلیل‌زاد در مقاله‌ای که در نشنال انترست آمریکا چاپ شده، به زنان افغانستان تاخته است. وی اظهار کرده، زنان افغانستان باید خودشان دست به کار شوند. آمریکایی‌ها هم برای به دست آوردن حقوق و آزادی که الان دارند، خودشان تلاش کرده‌اند و برای به دست آوردن آن، پول و ارتش کشور دیگر را مصرف نکرده‌اند. شنیده شدن این جملات در آینده محتمل از زبان مسیح علی‌نژاد هیچ بعید نخواهد بود.

آلترناتیو‌هایی که نوک تیز حمله‌شان به مالکیت خصوصی و دولت طبقاتی نباشد، قادر به حل بنیادین مسئله زنان نیستند. این مهم را باید در طی نبردی طولانی و با پشتوانه و هدایت آگاهی‌انقلابی پیش برد. پیش از آن که بار دیگر برایمان امامی در ماه بسازند، باید ریشه همه این خدایان را خشکانده، دست بر زانوی اراده خود زنیم و برای رهایی واقعی قدم برداریم. §



با این توصیف، گونه ما نوعی فعال در امر جنسی است و این رفتار معین را به عنوان وسیله‌ای برای تحکیم روابط اجتماعی خود نهاده کرده است. مفهوم خانواده در این جوامع را شاید بتوان مفهوم خانواده طبیعی نامید. ویژگی این خانواده طبیعی این است. ۱- بین بزرگسالان و کودکان غیر خودی پذیرش متقابل وجود دارد. ۲- کودکان تمامی مردان را پدر و تمامی مادران را مادر خطاب می‌کنند.

۳- جمعیت به قدر کافی کوچک و منزوی است تا بتوان هیچ‌کس را غریبه در نظر نگرفت ۴- روابط جنسی متقاطع و التقاطی باعث می‌شود که قطعیت پدری ناشناخته باشد و در عین حال این موضوع مشکل ساز نیز نباشد.

نویسندگان در بخش‌هایی به این موضوع تاریخ‌دار بودن مفهوم پردازی‌های انسان در باب مفهوم ازدواج، همسری و عشق می‌پردازند. معضلی که علوم انسانی بیش از علوم طبیعی با آن دست به گریبان است. در علوم طبیعی وقتی دانشمندی قانون  $E=MC$  را طرح می‌کند، کسی در مورد معنی اجزای مختلف این قانون ابهامی ندارد و می‌تواند آن را متوجه شود. اما این موضوع در علوم اجتماعی و علوم انسانی به گونه‌ای دیگر است. نه از آن رو که علوم انسانی از ویژگی نسبی بودن برخوردارند. چیزی که نگاه حاکم سعی در حقتنه کردن آن دارد. بلکه موضوع این است که در تک‌تک مفهوم‌پردازی‌های علوم انسانی سطوح مختلفی نظیر ایدئولوژی و جهان‌بینی در تعیین سوالات و متد پژوهش و پاسخگویی‌های ما دخیل هستند. این‌ها هستند که به ما می‌قبولانند به چه چیزی باید نگاه کرد و از چه چیزی و به چه شکلی باید پرسش کرد.

نقد اول ما به نویسندگان در همین رابطه است. با این که کتاب بخش عمده‌ای از فصل دوم خود را به تشریح پروسه مفهوم‌سازی‌ها و مشروط بودن آن به شرایط معین تاریخی می‌پردازد، نویسندگان دقت لازم در مباحث معرفت‌شناسی و تضادهای موجود در پروسه شناخت را ندارند و این خود دلیل اصلی دست به عصا راه رفتن در برابر خرافات و شبه‌علم می‌شود. درست است که مفهوم‌پردازی‌های علمی مشروط به دوره و تاریخ و شرایط معین خود هستند، اما در هر دوره کاربست متد علمی می‌تواند وجه تمایز دقیقی بین علم و غیر علم بکشد و با آن مقابله کند. نویسندگان، این مفاهیم را که از جهان‌بینی محققان برخاسته و خود پایه گرفته از نظم فکری جهانی است که بر علم سایه انداخته، به چالش می‌کشند. با این همه علی‌رغم صراحت و تیزی بیان هنوز در اعلام ورشکستگی این ایده‌های نادرست و رسواکردن آن‌ها به عنوان شبه‌علم دست به عصا راه می‌روند.

نقد دوم ما معطوف به نحوه تفکیک سطوح مختلف موضوع مورد مطالعه برای نویسندگان است. چطور می‌توان در باب سرشت جنسی انسان نوشت و این موضوع را از پروسه تولید معاش و تولید نیاز و ابزار و تاثیر همه این سطوح در شکل‌گیری سرشت نوع انسان جدا کرد. ایرادی که آردی اسکای-بریک (زیست‌شناس کمونیست) به عمده مطالعات حوزه زیست‌شناسی تکاملی وارد می‌کند هم، همین است. به گفته بریک مهم است بدانیم که زیست‌شناسی تکاملی تا مدت‌ها اسیر مشکلات ناشی از عدم تمایز صحیح بین سطوح گوناگون سازمان ماده و فرایندها و ویژگی‌های آن بوده است (از گام‌های نخستین). به طور مشخص سازمان‌دهی ماده در قامت نوع انسان، خود از بیولوژی انسان نخستین و ضرورت‌های پیش روی او در هر جغرافیا و شکل مرادده اجتماعی خاص میان انسان‌ها را شامل می‌شود. دیالکتیک و در هم تنیده‌گی و تاثیرات متقابل این بیولوژی و زیست اجتماعی معین در سطوح مختلف تعیین‌کننده و جهت‌دهنده آنچه فرگشت نام نهاده شده، باید با دقت بررسی شود. تعامل انسان با محیط پیرامون و انسان‌های دیگر در طی میلیون‌ها سال قابلیت‌هایی به او

حوا برمی‌گردد، منشا درد و رنج‌های تاریخی بشر است. بر متن مطالعه این دوره گذار است که نویسنده موضوع خود را تعیین می‌کند. "انسان نخستین" چه ویژگی‌هایی دارد؟ چه چیزی انسان نخستین را از دیگر پسر و دختر عموها و عمه‌های ژنتیکی‌اش جدا می‌کند؟ کتاب "تعامل بی‌نهایت پیچیده ما با هم" را به عنوان مهم‌ترین ویژگی نوع انسان در مرکز توجه قرار می‌دهد. همانطور که در بخش اول این گفتار توضیح دادیم از دید نویسندگان، ضرورت همیاری اجتماعی بود که شاکله زیستی و اجتماعی انسان نخستین را شکل داد. (ص ۱۰)

ایده "قابلیت تعامل" به عنوان ویژگی اصلی و وجه مشخصه انسان از دیگر جانداران شاید در دید نویسندگان و دیگر محققان زیست‌شناسی اجتماعی قابلیت برای فهمیدن مغزهای بزرگ انسان‌ها و توانایی زبان دانسته شود، اما نویسنده کتاب یک ویژگی دیگر هم به همه این‌ها اضافه می‌کند، "پرکاری در مسائل جنسی" (ص ۱۰). وقتی به جامعه‌های مردسالار و پدرسالار خودمان برمی‌گردیم، فضای عمومی برای سخن گفتن در باب سکس عموماً بسته است. برای آن دسته از ما که در جوامعی متولد شده و پرورش یافته‌ایم که حول اصول در هم تنیده فردیت، حریم شخصی و مالکیت خصوصی سازمان‌بندی شده‌اند، دشوار است بتوانیم جوامع در هم تنیده‌ای را تصور بکنیم که تقریباً تمام مکان‌ها و دارایی‌ها متعلق به همگان بوده است و هویت‌ها بیشتر جمعی بوده‌اند تا فردی (ص ۱۷). جوامع نخستین مورد مطالعه نویسندگان از جمله این جوامع است. زندگی‌های جمعی که ایده‌های مرسوم زیست‌شناسی اجتماعی و اخلاقیات جامعه مردسالار سرمایه‌داری را نقض می‌کند و با هیچ‌کدام از کلی‌گویی‌ها و دیوارکشی‌های حول امر جنسی و سرشت لایتغیر انسانی همخوانی ندارد. به بیان نویسنده آنچه شایسته برجسب حیوانی است آمیزش جنسی محدود و تنها به قصد تولید مثل است! نه حجب و حیا و حریم‌کشی‌های حول خانواده!

نوک حمله پژوهشگران ما به توده مردم یا عوامی که غرق در باورهای نادرستی که برایشان ساخته شده، نیست. بلکه نویسندگان همت کرده‌اند بنیان‌های آنچه "علمی" تصور شده است را به نقد بکشند. این روایت مرسوم نادرست و غیر علمی که: "۱- در دوران پیش از تاریخ مادر و فرزند به غذا و حمایت احتیاج داشتند که تنها یک مرد می‌توانسته برای آن‌ها فراهم کند. ۲- یک زن باید کنترل جنسی خود را در اختیار فرد قرار می‌داد تا به این شکل به مرد اطمینان بدهد منابعی که مرد سرمایه‌گذاری کرده به فرزندان واقعی او خواهد رسید!" نویسندگان این مرسومات را به چالش می‌کشند، اما هنوز در گفتن غیرعلمی بودن این گزاره‌ها تعارف می‌کنند. همچنین درباره ایده "رقابت" گفته می‌شود که منابع جنسی به دلیل لزوم سرمایه‌گذاری‌های بلند مدت برای انسان نر محدود است و همین محدودیت است که پایه رقابت و خشونت و جنگ را فراهم می‌آورد. خوب به قول نویسندگان چه نیازی به چنین فرضیه‌ای داریم؟ وقتی فکت‌هایی از زندگی یک پسرعمو و دخترعمو ژنتیکی‌مان یعنی شامپانزه‌های بونوبو به ما می‌گویند که پذیرنده‌گی ماده و وفور در امر جنسی خود می‌تواند پایان‌بخش همه جنگ‌ها باشد! (۳۶) اگر چنین فکتی را به عنوان پیش‌فرض نوع انسان نخستین هم در نظر بگیریم خیلی از تضادهایمان حل خواهند شد. اگر آمیزش جنسی با هدف غیر تولید مثلی به عنوان راهی برای ساختن و تداوم شبکه سودمندی از روابط متقابل درک شود، دیگر نیازی به تبیین‌های عجیب و غریب نیست. (۳۸) می‌بینیم که نکته تمرکز نویسندگان مطالعاتی است که روی رفتار بونوبو-ها و جوامع انسانی که هنوز در شکل روابط بدوی زندگی می‌کنند، است. در این مطالعات، افزایش همبستگی اجتماعی، احتمالاً عمده‌ترین دلیل برای ترکیب نیرومند "پذیرا بودن گسترده" و "تخمک‌گذاری پنهان" در ماده است که تنها در انسان و بونوبوها دیده می‌شود. (۴۸)

# انقلاب چین، مائو تسه دون و رهایی زنان در چین – بخش دوم

مقاله ارشالی

۲۰۴

در زیر گزیده‌های آزاد از کتاب "درباره زنان چین" نوشته جولیا کریستوا فمینیست فرانسوی دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و هم چنین نکاتی از کتاب ماریا میس و دیگران را نقل می‌کنیم.

## نقش دین در تعریف و تثبیت روابط ارباب و برده میان مرد و زن

خدا، مرد، پدر، و بالاخره دولت همه برای تثبیت تبعیت برده‌وار از اقتدار حاکم است. رابطه ارباب و رعیتی مرد-زن هم اساسا چنین نقشی را در روینای سیاسی و ایدئولوژیک جامعه بازی می‌کند. رابطه ارباب و رعیتی یا برده و برده‌دار شامل "حمایت" هم هست. ارباب در عین این که از رعیت کار می‌کشد، دخترش را شب اول می‌برد، زهرچشم می‌گیرد و شکنجه می‌کند، اما قطعه زمینی هم به رعیت می‌دهد که خود و خانواده‌اش را تامین کند و سرپناهی داشته باشد. بنابراین در ادیان می‌بینیم که همراه با روابط سرکوبگرانه علیه زن، توصیه رحم و شفقت هم هست. بنابراین همه چیز بر می‌گردد به ساختار حاکمیت طبقاتی. تنها در یک نظام طبقاتی که وظیفه‌اش از بین بردن دولت است این رابطه برده‌دارو برده شروع می‌کند به از بین رفتن.

زن موضوع اعمال آتوریته است.

فرامین و آداب دینی در مورد ازدواج و پدر خواندگی ...

پارسایی پدران در مذهب: کشتن دختر بی ناموس

اطاعت از مادر تا زمانی مجاز است که مادر نماینده آتوریته پدريت باشد. یعنی نماینده پدرسالاری.

کنفسیوس زنان را در همان رده "برده" و "انسان پست" می‌گذارد. این ستم سازگار است با ستم بر زن تحت سلسله مراتب آتوریته‌ها در خانواده فئودالی. برای همین در چین به مذهب کنفسیوس نام "درنده زن‌خوار" داده شده بود. آداب اخلاقی در این دین مانند ادیان دیگر برای پدر (یا پارسایی پدران) به معنای رفتار پست با دختر و زن است. زن برای اندرون خانه و تولید مثل است.

زن باید دو ویژگی داشته باشد که نظم جامعه فئودالی حفظ شود: در خانه بماند و فرزند بزاید و بی‌سواد بماند. در صورتی که پا از خانه بیرون گذاشته و علم و دانش و هنر بیاموزد دیگر شایسته ازدواج مرد با او و تشکیل خانواده نیست.

"اگر به زن کاری داده شود که با دنیای بیرون در تماس قرار گیرد پدرهای بی‌نظمی و گمراهی را در سراسر

امپراتوری خواهد پاشید." "اگر پسری به دنیا بیاید اولیای وی می‌ترسند که بیش از اندازه ضعیف باشد و اگر

دختری باشد می‌ترسند که بیش از اندازه قوی باشد."

علاوه بر این‌ها عرف شاعرانه کنفسیوسی می‌گوید که رابطه میان مرد وزن باید قیاس بشود با رابطه ارباب و بنده و برعکس.

مائوتسه دون در صحبت طنزآلودی که در مورد اشعار کنفسیوس در باره عشق میان مرد و زن می‌کند، می‌گوید این عشق به طور نمادین در واقع برای تعریف رابطه‌ی به اصطلاح عشق میان رعیت و اربابش به عاریت گرفته شده است. مثال شعری را می‌زند با عنوان "همسر چی بین از زمستان خشمگین است" که در مورد دلتنگی رعیت برای شاهزاده است. (به نقل از مائوتسه دون فی البداهه استوارت شرام. ۱۹۵۱-۱۹۷۱)

در میان زنان مرفه زنان در صورتی که "زن اول" نبودند در معرض بدترین تحقیرها بودند و اگر فقیر بودند زیر فشار سنگین‌ترین کارها. علاوه بر این دین و سنت جامعه فئودالی به ایجاد سلسله مراتب اجتماعی میان مرد و زن اکتفا نکرده بلکه میان زنان به شکل عروس و مادر شوهر و غیره که معرف حضور همه هست سلسله مراتبی را ایجاد کرده و دعوای و رقابت‌های میان زنان از موضوعات مرکزی داستان‌ها و نمایشنامه‌ها و اشعار بوده و آن را تقویت کرده است. شاید بتوان گفت بستن پای دختر بچه‌ها برای این که وقتی بزرگ شدند با طنزازی راه بروند از نظر بی‌رحمی و حیوان صفتی معادل است با ختنه دختران.

جولیا کریستوا می‌گوید: با این پاها، دختران هنگام بلوغ باید کارهای کمرشکن می‌کردند و هنگام پیری فلج می‌شدند که دیگر توان راه رفتن نداشتند. شب پیش از روز اول ماه مه هنگامی که در همه جای نقطه باستانی یکن به نام "شهر ممنوعه" چراغانی است، می‌توان عده زیادی از جوانان گارد سرخ را دید که مادر بزرگ‌های ناتوانشان را پشت دوچرخه آورده‌اند.

حتا پس از استقرار سوسیالیسم نفوذ کنفسیوس ادامه داشت. نه فقط در جامعه و میان مردم و در آثار هنری که ساخته می‌شد بلکه حتا در میان خودِ کمونیست‌ها. در داستان‌هایی که زنان کمونیست در مورد زنان می‌نوشتند این گرایش بازتاب می‌یافت. §

ادامه دارد ...

بخشید که

شکل فرگشت نوع

انسانی را از انواع

دیگر جدا می‌کند.

رها شدن دست‌ها و به

کارگیری دست به عنوان

ابزار، یکی از این قابلیت‌ها

است. راست قامت شدن،

توانایی تعامل، یادگیری و

انتقال آموخته‌ها همگی تاثیر

و تاثرات دیالکتیکی است که

دو سطح مختلف از سازمان

ماده در هم می‌گذارند و

همدیگر را بدان واسطه

تغییر می‌دهند. انسان و

اجتماع انسانی. این نقد به

معنی این نیست که کتاب

در جهت تفکیک حوزه‌های

مختلف کوشش نمی‌کند.

برعکس سعی دارد نشان

دهد آنچه برای بشر متمدن،

طبیعی جلوه می‌کند، تنها

برساخته فرهنگی است که

لایه ضخیمی از انکار بر

روی واقعیت کشیده است.

اما نویسنده توضیح نمی‌دهد

چرا و با کدام توضیح علمی

رفتار جنسی انسان را منفک

از دیگر رفتار تولیدی او

یعنی مشارکت برای تولید

معاش و بقای جمع می‌داند.

یا توضیح نمی‌دهد بر اساس

کدام مستندات، رفتارهای

جنسی بونوبوها را می‌توان به

عنوان یک اصل به انسان‌ها

در همه تاریخ بویژه دوره

انسان‌های نخستین تسری

داد. اگر پذیرش جنسی بالای

جنس ماده باعث از بین

رفتن رقابت جنسی می‌شود،

با مسئله رقابت بر سر منابع

معیشتی و امکانات زیستی

چگونه باید برخورد کرد؟ این

مسئله چه تاثیری بر سرشت

جنسی انسان در دوره هبوط

پر رنجش به جهنم جامعه

طبقاتی داشته است؟

ادامه دارد... §